درس هفتصد و سی و دوم

کلام سید میرداماد دربارهٔ قضاء کلی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم[1]

---

[1] . یک دفعه مرحوم پدرمان با استادشان به حرم سیدالشهدا علیه‌السّلام مشرف شده بودند و بعد سر مزار حبیب بن مظاهر رفته بودند و ایشان شروع به خواندن حمدوسوره کرده بودند، استادشان گفتند: آقا سید محمدحسین حمدوسوره می‌خوانی؟! این زنده است، این مرده نیست! این زنده است! ایشان گفتند: آقا ما برای زنده‌ها هم حمدوسوره می‌خوانیم! بعد ایشان گفتند: خب این عیب ندارد اگر به نیّت حیات می‌خوانی اشکال ندارد!

این احکامی که از ناحیهٔ شارع آمده است حالا شارع چه پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم باشد و چه ائمه علیهم‌السّلام باشند [تفاوتی نمی‌کند]، آنها هم شارع هستند حالا می‌گویند که انقطاع وحی است و ائمه مبیّن و موضّح و مشرّع آن حقیقت وحیانی هستند که خب البته از یک جهت هم درست است ولی در واقع همه به یک جا وصل هستند و تفاوتی ندارند. دستور خدا و ائمه از این نظر تفاوتی ندارند چون همهٔ این چهارده معصوم احکام را از یک حقیقت واحد می‌گیرند یعنی از عالم ملاکات [می‌گیرند] و به‌واسطهٔ اتصال به ملاک است که در مقام بیان، یک حکم مستحب، یک حکم حرام، یک حکم مکروه و امثال‌ذلک می‌شود نه‌اینکه به نفس وجوب و نفس کراهت و نفس استحباب اطلاع پیدا کرده‌اند، این غلط است! امام به استحباب یک امری اطلاع پیدا نمی‌کند بلکه ما اطلاع پیدا می‌کنیم؛ کتاب وسائل را باز می‌کنیم می‌بینیم این حرام است و این مستحب است و این مکروه است، این اطلاع بر حرام برای ما است و برای امام نیست. امام به ملاک حکم اطلاع پیدا می‌کند که این ملاک در اینجا چه اقتضایی می‌کند و براساس اطلاع بر ملاک آن‌وقت در مقام بیان می‌گویند که این مستحب است یا مکروه است. وقتی این‌طور هست ما نمی‌توانیم آنچه که امام فرموده است که باید به این کیفیت انجام بدهید را از پیش خودمان عوض کنیم چون آن که به ملاک رسیده است اوست ما که نیستیم! آن‌وقت چطور می‌شود؟! مثل این می‌شود که به‌جای اینکه شما به یک تشنه آبِ خوردن بدهید، آب‌نمک بدهید خب بدتر تشنه می‌شود! به‌جای اینکه به کسی که دلش درد می‌کند آب‌نبات بدهید چغندر بدهید، این اصلاً قولنج می‌کند و می‌میرد! الآن برای دل‌دردش چایی نبات یا دوا و یا چیز دیگری خوب است نه‌اینکه به او

چغندر یا چیز ثقیل بدهی! او خودش دارد از درد به خودش می‌پیچد و این قوز بالای قوز می‌شود!

دخالت‌های ما این است! به‌خاطر این است که می‌گویند:

لا یحِلُّ الفُتیا لِمَن لا یستَفتِی مِنَ الله عَزَّوجَلَّ بِصَفاءِ سِرِّه و إخلاصِ عَمَلِهِ و عَلانیتهِ و بُرهانٍ مِن رَبِّه فِی کلِّ حال.*

آقاجان بدن آدم می‌لرزد! مو بر بدن انسان راست می‌شود! آدم دین مردم را به‌عهده بگیرد؟! من که اصلاً نمی‌توانم یعنی اصلاً برای من قابل تصور نیست که یک روزی دین مردم را به‌عهده بگیرم و بگویم که آقا بر ذمهٔ من، شما بیا این کار را انجام بده! بله ممکن است که یکی بگوید: آقا شما چه‌کار می‌کنید؟ می‌گویم که من این کار را می‌کنم. اما [بگویم که] تو برو انجام بده، نه! ابداً! صد سال به یکی نمی‌گویم که برو این کار را انجام بده! به من چه [مربوط است] که دین کسی را به‌عهده بگیرم؟! به من چه [مربوط است] که تضمین کنم و گارانتی بدهم؟! نه آقاجان، اصلاً خدا آن روز را نیاورد که مسئله بخواهد به این کیفیت باشد! از آدم سؤال می‌کنند که آقا نظر شما نسبت به این چیست؟ می‌گویم که نظرم این است، می‌خواهی انجام بده و می‌خواهی انجام نده، ارتباطی به من ندارد! نظر من را می‌خواهی، می‌گویم اما اینکه [بگویم که] برو انجام بده، نه‌خیر ابداً! هیچ تضمین و تعهد و التزامی نیست.

تلمیذ: رساله هم همین است، تعهدی نداده است.

استاد: می‌گوید که عمل به این رساله مجزی است، آن مهرش را بالای آن نمی‌بینید؟! آنکه رساله پخش می‌کند یعنی اعلام می‌کند که بنده تضمین می‌دهم و گارانتی می‌کنم که کسی که عمل کند رستگار می‌شود! این دوتا یکی است؟! لذا افراد گاهی از من سؤال می‌کنند که ما عمل کنیم؟ می‌گویم که به من چه ارتباطی دارد خودتان می‌دانید! ارتباطی به ما ندارد! من نظرم این است، می‌خواهید انجام بدهید می‌خواهید انجام ندهید.

فرق مقام استنباط با مقام افتاء (ت)

برای چه آقا سید احمد کربلایی آن عکس‌العمل را نسبت به میرزا محمدتقی نشان داد؟! چرا حالش به‌هم خورد؟! برای چه همه چیز او به‌هم ریخت؟! به‌خاطر اینکه او می‌خواست این مسئولیت را گردن ایشان بیندازد و ایشان می‌گفت: چرا این مسئولیتی را که خودت به گردن گرفتی، به گردن من می‌اندازی؟! به من چه مربوط است؟! درحالی‌که همان موقع عده‌ای بودند که از ایشان تقلید می‌کردند، نمی‌کردند؟! خب خیلی از شاگردان ایشان از مجتهدین بودند و خیلی هم از ایشان تقلید می‌کردند ولی کسی خبر داشت؟! هیچ کسی خبر نداشت. او می‌داند و ...! چنان برمی‌آشفتند و چنان منقلب می‌شدند و چنان برمی‌خواستند که اصلاً [قابل تصور نیست]!

من صحبت‌ها و مسائلی را که در زمان مرحوم والد ما بود به یاد دارم که

وقتی افراد از ایشان تقاضای مکتوب یا رساله یا چیزی می‌کردند، با چه تعابیر تندی برخورد می‌کردند! [می‌فرمودند:] ما هنوز در تکلیف خودمان مانده‌ایم آن‌وقت تکلیف دیگران را به‌عهده بگیریم؟! ما هنوز در تکلیف خودمان مانده‌ایم و بار خود را بر پشت خود حمل می‌کنیم، بار دیگران را هم بر دوش خود اضافه کنیم؟! یعنی مثلاً وقتی که شما یک مسئله‌ای را به یکی می‌گویید که آقا برو این کار را انجام بده، تمام مسائل و تمام تبعات آن را به‌عهده گرفته‌اید و روی [گردن خودتان] گذاشته‌اید و می‌گویید: برو انجام بده. یک وقتی کسی از شما سؤال می‌کند و می‌گوید که [نظر شما در] این قضیه چیست؟ می‌گویید که من نظرم در این مسئله این است و نمی‌گویید که برو انجام بده، مقام اثبات برای سخنانتان درنظر نمی‌گیرید و فقط در اینجا مقام ثبوت را می‌گویید؛ می‌گویید که آقا نظر من در اینجا این است. خب این اشکال ندارد، هر کاری هم کرد دیگر به‌عهدهٔ شما نیست، خودش می‌خواست سؤال نکند! نظر خودتان را گفتید. یک وقتی نه، اعلام می‌کنید که بروید این کار را بکنید، این کار را انجام بدهید می‌شود مقام إفتاء، مقام إفتاء با مقام استنباط دوتا است؛ استنباط یک واقعیت خارجیه است و رسیدن به حکم است اما افتاء عبارت از اعلان این حکم است، اعلان و اعلام حکم است و این مسئله، مسئلهٔ مشکلی است والاّ همان مرحوم سید احمد در همان موقع در نجف درس خارج می‌گفت، خب کسی که درس خارج می‌گوید آیا نظر فقهی خودش را نمی‌گوید؟! خب دارد می‌گوید که نظر فقهی من این است.

تلمیذ: ما علم به عمل شخص نداریم، وقتی که از من سؤال می‌کند طبعاً می‌رود به نظر من عمل می‌کند آیا اشکال ندارد؟

استاد: نه.

تلمیذ: پس چرا از من دارد سؤال می‌کند؟

استاد: خودش می‌داند، باور می‌کند، به ما اعتقاد دارد، خیلی خب باشد، به ما چه ربطی دارد؟! او شما را فرد مطمئنی می‌داند، فرد صادقی می‌داند، فرد اهل عملی می‌داند، می‌گوید که من دیدم شما ازبین بقیه در این مسئله ترجیح دارید و می‌خواهم حکم را سؤال کنم. این اشکال ندارد و او هم می‌رود عمل می‌کند، فقط جمع أجوبه نمی‌کند بلکه می‌رود عمل می‌کند ولی صحبت این است که شما پشت این قضیه التزامی ندارید و فقط گفته‌اید که نظر من این است و او نظر شما را می‌پرسد و شما هم نظر خود را می‌گویید. یک وقتی به افراد می‌گویید که آقا این کاری که الآن دارید می‌کنید یک اشتباه است! خب بعضی از اوقات انسان می‌بیند این کار اشتباهِ واضح است مثلاً شخص دارد نماز دو رکعتی را سه رکعت می‌خواند یا فرض کنید دارد عمل خلاف انجام می‌دهد، دارد بدون التفات و مِن غیرِ توجهٍ دارد خلاف می‌کند و مسلّم

قرار بود بحث بداء مطرح شود و بداء تقریباً یک فرصت یک‌ماهه می‌خواهد چون باید از جهات مختلف صحبت کرد. حالا کلام مرحوم میرداماد و مطلبی که مرحوم آخوند دارند را تا آنجا اگر خدا بخواهد می‌خوانیم. مرحوم میرداماد کیفیت حقیقت اعیان ثابتهٔ کلیه و تشکّل آنها را به اعیان جزئیهٔ غیر کلیه به کیفیتی در عالم مشیّت و تقدیر و قضاء و قدر تشریح کردند.

یک مسئله‌ای را مرحوم میرداماد در اینجا مطرح می‌کنند که ما حالا می‌خوانیم و به‌دنبالش مسئله را ادامه می‌دهیم. آن مسئله این است که ما به‌طورکلی در قضاء و قدر چه واقعیت و حقیقتی را باید مدّنظر قرار بدهیم؟! اگر نظر شریف رفقا باشد در مقدمهٔ همین کتاب افق وحی در مسئلهٔ علم عنائی حق که مطالب مختلفی نسبت به مقام اجمال و مقام تفصیل نقل شده است اما بنده در آنجا مطلب را به یک نحو

است خب می‌گویید: آقا این کار را نکن! یک وقتی نه مسئله این‌طور نیست و برمی‌گردد به یک مسائل و قضایایی که تبعات دارد! مثل مسائل اجتماعی و بعضی از معاملات!

*. مصباح الشّریعة، ص ١٦.

دیگری مطرح کردم و به‌طورکلی مسئلهٔ اجمال و تفصیل را منتفی دانستم و تبدّل استعداد به فعلیت را در ذات اقدس الهی محال و ممتنع دانستم. اگر این مطلب را رفقا در آنجا مطالعه کنند به این کلام میرداماد تا حدودی می‌توانیم اشراف پیدا کنیم. می‌خواهم این را عرض کنم که من کلام ایشان را ندیده بودم ولیکن وقتی که در افق مبین مطالعه می‌کردم دیدم عجب واقعاً ایشان هم مثل اینکه همین مسئله را می‌خواهند مطرح کنند و به‌طورکلی مقام اجمال و تفصیل را می‌خواهند در آن مقام قضای کلی با مقام قدر جزئی، می‌خواهند آن تفاوت را بردارند و به‌طورکلی اختلاف را ازبین ببرند و بگویند که قضای کلی چیزی جز همان قدر جزئی و مشیّت جزئیه نیست الاّ اینکه در آنجا به‌عنوان یک حقیقت سِعی، قابل برای تشکّل است که در آن حقیقت سعی، نفس آن تشکّل جزئی هم منطوی است و قرار دارد.

یعنی وقتی شخصی نگاه می‌کند، اول که نگاه می‌کند یک جنبهٔ سعی را می‌بیند و تشکّل و واقعیت

را نمی‌بیند. یک مثالی بزنم؛ یک وقتی شما آب را درنظر می‌گیرید که این آب میعان دارد و اطلاق دارد و می‌تواند به صور مختلفه و به احجام مختلفه دربیاید و این هنوز محدود نشده است؛ این مایع هنوز محدود نشده است که به شکل مکعب درآید یا به شکل کره درآید و امثال‌ذلک، خب این تفاوت دارد، هر کاری هم بکنید در این آب مکعب نیست و این آب الآن ظرفیت خودش را دارد و عرض خودش را دارد. خب در اینجا یک حالت مایع متبدّل شده است، نبوده، مکعب نبوده است، مکعب‌مستطیل نبوده، یک حجم هرمی و استوانه‌ای نبوده است بلکه بعد تبدیل شده است. این دو مرتبه است و هیچ ارتباطی به اجمال و تفصیل ندارد؛ اجمالی در اینجا نیست که تفصیلش، آن باشد. این یک واقعیت است.

تعریف مقام اجمال

الآن فرض کنید این ظرفی که در دست من هست خصوصیت خاص به خودش را دارد و یک مقداری هم آب در این هست و من هم دارم می‌بینم، حالا آیا در این مقدار آبی که الآن در اینجا هست مکعب

می‌بینید؟! حتی به مقام اجمال مکعب می‌بینید؟! چون اجمال یعنی حقیقت شیء ولکن حقیقت حقیقت مبهمه باشد. شما در اینجا حتی اجمال هم نمی‌بینید بلکه فقط مایع می‌بینید، اجمال کجاست؟! بله ممکن است در شرایط خاص به این حجم متبدل بشود، خب بشود! ممکن است هم نشود یعنی همین‌طوری مایع را می‌خورم و دیگر هیچی نمی‌ماند تااینکه در فریزر و یخچال کذا برود و تبدیل به یخ شود، این را که اجمال نمی‌گویند! اجمال به این گفته می‌شود که شیء بالفعل آن حالت و استعداد برای تبدّل را داشته باشد یعنی یک استعداد وقوعی خارجی داشته باشد که این استعداد وقوعی بتواند آن جنبه را احراز کند، آن مقام اجمال می‌شود که به نظر من در مقام اجمال، شرایط برای فعلیت آن جهت خارجی مهیا شده است مثل غنچه‌ای که این غنچه است و هنوز گل نشده است، این را اجمال آن گل در این غنچه می‌گویند؛ همان گل است منتها باز نشده است، اضافه نمی‌شود بلکه غنچه [باز شده] است و غیر از این است که غنچه [باز نشده] باشد.

شاخه‌ای که از زمین بیرون آمده است غنچه ندارد و بعداً غنچه درمی‌آید. بله! آمادگی برای تبدل به غنچه را دارد، این را اجمال نمی‌گویند بلکه اجمال به این می‌گویند که غنچه درآمده است آن‌وقت تعداد برگ‌های آن گل هم الآن در این غنچه محفوظ است و یک دانه هم کم و زیاد نمی‌شود ولکن الآن فقط صورت وضعیهٔ او به‌نحو دیگری است و بعد از مُضیِّ زمان، این صورت وضعیه به صورت وضعیهٔ دیگر متبدل می‌شود که آن عبارت از وَردٌ محسوسٌ ذاتُ إجزاءٍ بهذا الشِّکل و بهذا الحَجم و بهذا الکمیَّة است.

پس همان حالت وردیت است که جمع شده و جمع شده و الآن غنچه شده است و اگر بخواهد عوض شود باز می‌شود، این اجمال و تفصیل می‌شود. آن شاخهٔ درختی که هنوز در زمستان برگ هم نداده، کجای آن اجمال است؟! اجمال ندارد. بله! در اینجا استعداد برای تبدّل به غنچه و وردیت دارد اما حالا صحبت در این است که یک موم یا آبی که الآن در دست شما است و این موم می‌تواند به یک حیوان متبدل شود، برای او سر درست می‌کنید،

دم درست می‌کنید، پا درست می‌کنید و هیکل درست می‌کنید، بعد از گذشت یک زمان یک‌دفعه نگاه می‌کنید و می‌بینید که یک حیوان در دست شما هست، این مسئله با موم انجام گرفته است. وقتی موم در دست شما هست، کجا مقام اجمالش سمک و ماهی است که بعداً درست می‌شود؟! موم است و گرد است و شکل خاصی دارد، به این اجمال نمی‌گویند.

همان‌طوری‌که عرض کردم اجمال به این است که صورتی از همان هیئت فعلیه به‌نحو دیگر موجود باشد، کجای این سمک در اینجا موجود است؟! بله! ممکن است من نیّت و اراده کنم و این موم را تبدیل کنم، اجمالی که می‌توانیم در اینجا تصور کنیم فقط در بعضی از صفات این موم هست مثلاً بگوییم که آن رعونت سمک که بعداً می‌خواهد، آن رعونت را بالإجمال این دارد و این عیب ندارد چون موم نرم است. این را بالإجمال دارد؛ یعنی همان رعونت و لطافت و ملایمت را دارد اما صورت سمکیت را ندارد، اصلاً صورت سمکیت را ندارد! این را

می‌توانیم بالإجمال بگوییم که الآن آن لون سمک را در تبدّل صورت دارد. به کجاها زدید؟! به آنهایی که الآن واجد است! این الآن لون سمک نیست بلکه لون موم است ولی همین لون موم به لون سمک متبدل می‌شود و آن موقع دیگر لون موم نمی‌گوییم بلکه لون سمک می‌گوییم. این از کجا بود؟ قبلاً بود. این بالإجمال می‌شود. نرمی بود، خصوصیات و این چیزها بود ولی سمک نبود. در سمک اجمال معنا ندارد.

حالا در قضای کلی آمدیم و در قضای کلی صحبت در این است که در عالم قضاء که غیر از قدر است ـ قدر جزئی می‌شود ـ خدا یک موتی همین‌طوری تثبیت کرده است که فلانی بمیرد! خب عمهٔ من هم بلد است که فلانی می‌میرد! گفتند که از کرامات شیخ ما این بود شیره را خورد و ...!!

فرض کنید طرف بگوید که ـ ناراحت نشوید ـ شما إن‌شاءالله خواهید مرد! به بنده وحی و الهام شده که شما عن‌قریب به عالم آخرت هجرت می‌کنید! از او سؤال می‌کنند که این عن‌قریب که می‌گویی چه وقت است؟ می‌گوید: من که عن‌قریب را تعیین

نمی‌کنم. می‌گوییم که یک سال دیگر؟! یک ماه دیگر؟! پنج ماه دیگر؟! می‌گوید: نه، عن‌قریب! حالا از او سؤال می‌کنند که چه شد؟! یک سال شد دو سال شد و...! می‌گوید که من گفتم: عن‌قریب، نگفتم: یک سال دیگر! دو سال دیگر! از آن‌طرف هم عزرائیل می‌آید و می‌گوید: حالا که شما به اینها گفتی: عن‌قریب، من هم عن‌طویلش می‌کنم، عن‌بعیدش می‌کنم! بابا ده سال شد! ده سال که دیگر عن‌قریب نیست! می‌گوید: نه بابا باز هم عن‌قریب است! شما نگاه کن ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾[1] می‌بینی همهٔ اینها عن‌قریب خواهد شد!! خب عمهٔ من هم بلد است از این الهامات بگوید! عمه‌قزی ما هم بلد است از این چیزها بگوید که نمی‌دانم دو سال بعد عن‌قریب ظهور می‌شود! بنده هم به همهٔ شما می‌گویم که بله، عن‌قریب ظهور می‌شود و به بنده هم الهام شده است! خب حالا این عن‌قریب ممکن است پنجاه

---

[1] . سوره حج (۲۲) آیه ٤٧. معاد شناسی، ج ۸، ص ۲٤۸:
«و به‌درستی‌که یک روز در نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از سال‌هایی که شما به شمارش درمی‌آورید!»

سال دیگر باشد! عن‌قریب است دیگر! شما نگاه کنید اگر به حساب قیامت و أبدیت خدا بگذارید عن‌قریب می‌شود! اصلاً از عن‌قریب هم عن‌قریب‌تر می‌شود! خب سه سال شد باز عن‌قریب است! ده سال شد! می‌گوید: من که نگفتم! تعیین نکردم! بابا ساکت شو برو سر جایت بنشین! مردم را سر کار گذاشتی! مدام عن‌قریب عن‌قریب می‌گویی! عن‌قریب چیست؟!

اصلاً چه کسی گفته که ما بیاییم در این چیزها دخالت کنیم؛ در مسائل ظهور دخالت کنیم؟! به ما چه مربوط است؟! ما برویم به مردم صدق یاد بدهیم، ما برویم به مردم اخلاص و روابط اجتماعی و فرهنگ یاد بدهیم، باید اینها را یاد بدهیم نه‌اینکه این حرف‌ها را بگوییم. به ما نگفتند که دور هم بنشینید ببینید امام زمان شما چه وقت ظهور می‌کند! کدام‌یک از روایات ائمه ما را به این سمت کشانده است؟! ما که هرچه از امام صادق و امام باقر علیهماالسّلام روایت دیده‌ایم مدام گفته‌اند: انتظار بکشید و خودتان را آماده کنید؛ ما هم انتظار می‌کشیم و خودمان را آماده کنیم. دیگر باید چه‌کار کنیم؟! آنچه

را که می‌گویند انجام بدهید انجام بدهیم و بیش از این دیگر از ما چیزی نخواسته‌اند.

این مسئله که در علم عنائی مقام قضاء هست که مثلاً فلانی فوت می‌کند و این فوت برای فلانی هست، صحبت من این است که این چه دردی را در مقام قضاء از جهل پروردگار و علم پروردگار دوا می‌کند و چه مسئله‌ای را اضافه می‌کند؟! خدا بگوید که من برای او فوت را مکتوب کردم. خیلی خوب مکتوب کردی دستت درد نکند که این را آوردی و بالأخره یک روزی شرّش را هم از سر مردم کم می‌کنی و می‌بری، ولکن هنوز منِ پروردگار وقتش را تعیین نکرده‌ام! عجب پروردگار نفهم و نادانی که آمده فوت را نوشته ولی وقتش را ننوشته است! حالا می‌گوید که ببینیم چه می‌شود، چرتکه بیندازیم، بداء حاصل می‌شود، قَدَر چطوری می‌شود، عالم تعارض و اینها به چه کیفیت درمی‌آید! آیا توی خدا نمی‌دانی؟! توی خدا نمی‌دانی که این در چه موقعیتی قرار می‌گیرد، چه مسائلی برای او پیش می‌آید، چه حوادثی پیش می‌آید و به چه طریقی از

دنیا می‌رود؟! تو نمی‌دانی؟! فقط موت را نوشته‌ای و بقیه را در عالم تقدیر و عالم قدر گذاشته‌ای و در آنجا این مسئله را تقدیر کردی؟! خب بین این دوتا چه فرقی هست؟! چه فرقی هست؟!

بیان مسئلهٔ مقام اجمال و تفصیلِ در صرف الوجود

این مسئلهٔ مقام اجمال و تفصیلِ در صرف الوجود است؛ این مسئلهٔ صرف الوجود در این عبارات کم‌رنگ است که همان حقیقت صرف الوجودیه و بسیط الحقیقه وقتی که می‌خواهد تشکّل پیدا کند و به مقام واحدیت نزول داشته باشد ما می‌بینیم از آن بساطت و صرافت متبدل و متغیر به اَشکال و الوان و حقایق مختلفه می‌شود که هرکدام از این حقایق مختلفه یک واقعیت نوعیهٔ مستقله را در خارج ایجاب می‌کنند. این مسئله در مقام قضاء و قدر است. یعنی شما آن صرف الوجود را نگاه کنید آیا در بساطت و صرافت وجود، تبدّل وجود و تغیّر وجود نخوابیده است؟! خوابیده است، اگر نخوابیده پس این دیگر صرف الوجود نیست بلکه وجود محدّد است این الوجود المقید است، المحدّد بِهذا القید و هذا الحد و المقیّد بِهذا القید این اصلاً دیگر

صرف نیست.

وجودِ بالفعلِ مقید در صرف الوجود

بنابراین اینجاست که می‌گوییم: وقتی که شما به یک غنچه نگاه می‌کنید که این دارد به مقام تفصیل می‌رسد گرچه الآن این غنچه است ولی وقتی به آن نگاه کنید در آن این اعداد را می‌بینید؛ عدد برگ‌ها را دارید می‌بینید. اگر یک دستگاهی داشته باشید که پرهای این غنچه را بشمارد، به شما می‌گوید که این ده‌تا یا دوازده‌تا پَر دارد و چه وقت باز خواهند شد. الآن همین‌طوری بسته است و مشخص نیست، برای شما مشخص نیست ولی برای خود گل مشخص است و برای خود آن بوته مشخص است و اگر از او سؤال کنید می‌گوید: این غنچهٔ من ده‌تا یا دوازده‌تا پر دارد و تا فردا صبح باید صبر کنید تا باز شود، شکل او عوض شود، وضعش باید تغییر کند. این صرف الوجود می‌شود و آن وجود مقید می‌شود، آن وجود مقید در همین صرف الوجود هست و بالفعل هست اما تغییر آن فردا پیدا می‌شود.

اگر بخواهیم نسبت به این مسئلهٔ قضای کلی و قدر جزئی تصویر صحیح داشته باشیم امشب برویم

راجع به مسئلهٔ تبدّل صرف الوجود و بسیط الحقیقه به وجودات جزئی فکر کنیم. این مسئله تمام شد و تمام این معما همین است.

أللهم صل علی محمد و آل محمد